گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید محسن فرحزادی از شهدای عملیات فتح‌المبین

مشوق اعزام همسرم به جبهه بودم

■ صغری خیل فرهنگ

محسن فرحزادی از پاسداران دوره اولی بود که با عشق و علاقه پیراهن سبز پاسداری را به تن کرد. او که جزو عناصر اولیه در آموزش پادگان امام حسین (ع) بود، مسئولیت ارزیابی این پادگان را بر عهده داشت و گمان می‌رفت در آینده‌ای نزدیک، مسئولیت‌های خطیرتری را بر عهده گیرد، اما محسن حضور در میادین سخت را به ماندن در پادگان ترجیح داد و در اولین فرصت به جبهه رفت و در عملیات فتح‌المبین در تاریخ ۸ فروردین ۱۳۶۱ در جبهه شوش- رقابیه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به ناحیه پشت سر در سن ۲۷ سالگی به شهادت رسید. در آن زمان پروین دربهانیها همسر شهید تنها ۹ماه زندگی مشترک با همسرش را تجربه کرده بود. با این وجود خاطرات گرانقدری از همسر رزمنده‌اش دارد که در گفت‌وگو با ما بخش‌هایی از آن را درمیان گذاشته است.

چطور با شهید فرحزادی آشنا شدید؟

من و محسن همسن بودیم. هر دو متولد ۱۳۳۴ در تهران. البته چون پدرم کارگر اداره غله بود به اقتضای شغلش در شهرهای مختلف زندگی می‌کردیم. مشهد، اهواز و خرمشهر از جمله شهرهایی بود که محل زندگی ما شد. چهار سال در مشهد زندگی کردیم. سال اول و نیمی از سال دوم ابتدایی را در مشهد تحصیل کردم. پس از آن به اهواز منتقل شدیم و در خانه‌ای سازمانی مستقر شدیم. محوطه محصور و امنی داشت که محل بازی‌های کودکان شهرک بود. خانه ما حیاط بزرگی داشت که نصف آن باغچه بود. تصویر زیبا و رؤیایی آن حیاط و باغچه هنوز در ذهنم باقی مانده است. دارای دو اتاق و یک حیاط خلوت بود که همراه پدربزرگ و مادربزرگ خانواده‌ای ۹ نفره می‌شدیم. دوران تحصیل را تا کلاس ۱۲ با موفقیت سپری کردم. بعد هم در کنکور شرکت کردم و در رشته حسابداری در یکی از شهرهای شمال کشور قبول شدم، ولی خانواده با رفتن من به شهرستان دیگر موافق نبود. مدتی در همان اهواز در حسابداری بیمارستان پارس مشغول به کار شدم. پس از چندماه به استخدام بانک ایران و خاورمیانه درآمدم.

ظاهراً بانک انگلیسی‌ها بود؟

بله، برای همین از کار در آن بانک راضی نبودم، اگرچه حقوق خوبی می‌دادند، اما روح من اغنا نمی‌شد. دلیل اصلی آن هم این بود که می‌دیدم همه کاره بانک، انگلیسی‌ها هستند. مدتی گذشت تا اینکه استعفا کردم. سپس برای ادامه تحصیل به هندوستان رفتم.

والدینم چند سال قبل با رفتن من به شهرستان دیگر در ایران موافقت نمی‌کردند اما در آن دوران با رفتن من به هند موافقت کردند. تقدیر من این بود که به هند بروم چون به قول معروف نیمه گم شده‌ام آنجا بود.

چه سالی به ایران بازگشتید؟

دوست داشتم در روزهای پیروزی انقلاب در ایران باشم اما آن روزها فرودگاه‌ها بسته بود و نتوانستم به ایران بیایم. سال ۵۷ به ایران بازگشتم. در جهاد سازندگی اهواز مشغول به کار شدم. در آن زمان هرکس سعی می‌کرد کاری انجام دهد و کمکی کند تا دردی از کسی التیام یابد. من در گروه تحقیق برای شناسایی خانواده‌های بی‌سرپرست و بدسرپرست بودم. هر روز به مناطق مختلف می‌رفتم. شناسایی و سازماندهی می‌کردم، اما مجبور شدیم به دلیل بیماری مادرم به تهران بیاییم. در تهران به انجمن اسلامی معلمان رفتم و تقاضای همکاری دادم. آنها از من معرف خواستند. گفتم چون تازه به تهران آمده‌ام کسی را نمی‌شناسم. آنقدر رفتم و آمدم تا مسئول آنجا خودش معرف من شد و من در مدرسه‌ای در فرحزاد مشغول به کار شدم.

آن زمان هنوز ازدواج نکرده بودید؟

خیر، کارم را خیلی دوست داشتم، عاشقانه با بچه‌ها ارتباط می‌گرفتم. اگر هر کدام به هر دلیلی یک روز به مدرسه نمی‌آمد، به منزلش می‌رفتم. در همین زمان خواهر کوچکم با یک پاسدار ازدواج کرد و همان شوهر خواهرم آقا محسن را برای ازدواج به من معرفی کرد و پیشنهاد داد.

ابتدا نپذیرفتم، چون دنبال ازدواج نبودم. تمام وقتم را به کارهای جهادی می‌گذراندم. تا اینکه پدرم یک روز کارت عروسی آورد که حدیث پیامبر(ص) روی آن نوشته شده بود که «النکاح سنتی و من رغب عن سنتی فلیس منی». این حدیث شوک بزرگی به من وارد کرد که اگر قرار باشد به سنت پیامبر عمل کنم باید ازدواج کنم. به همسر خواهرم گفتم که آن فرد را که گفتی بگو به منزل ما بیاید تا با هم صحبت کنیم. در همان جلسه اول هم به تفاهم رسیدیم، چراکه هر دو راهمان یکی بود و معتقد به اسلام و مقید به احکام آن بودیم. چیز دیگری هم باقی نمی‌ماند.

خطبه عقد شما را چه کسی خواند؟

خطبه عقد ما توسط آیت‌الله بهشتی(ره) در پشت میزهای مدرسه علوی با حضور پدر و مادرهایمان خوانده شد و ایشان هدیه قرآن ما را امضا کردند. می‌خواستم مهریه‌ام یک سکه باشد، ولی مادرم خیلی موافق نبود. محسن وقتی نارضایتی مادرم را فهمید گفت ۱۴ سکه باشد.

فعالیت‌های سیاسی هم داشتید؟

آن زمان گروه‌های سیاسی مختلفی با انواع تفکرات و مرام‌ها فعالیت داشتند. هر روز هم یک قسمت کشور درگیر تحریکات دشمنان می‌شد و ما هر دو دغدغه حفظ انقلاب و کمک به آن را داشتیم. من مدتی به نخست‌وزیری مأمور شدم و کار تایپ صورتجلسه‌های شهید رجایی را انجام می‌دادم. سپس به دفتر بیانیه الجزایر رفتم و قبل از آن هم در کنار خانم دباغ عزیز که خدا رحمتش کند، در اردوهای تابستانی دانش‌آموزان که از سراسر کشور می‌آمدند، خدمت می‌کردم.

چطور شد که همسرتان به جبهه رفت؟

به محسن اجازه رفتن به جبهه را نمی‌دادند. روزی به او گفتم محسن جان! امام فرمودند جبهه‌ها دانشگاه است. چنانچه جنگ تمام شود و تو به جبهه نرفته باشی، قطعاً افسوس خواهی خورد. در واقع من او را تشویق به رفتن به جبهه کردم. تا اینکه از فرصت تعطیلات نوروز سال ۶۱ استفاده کرد و عازم جبهه شد و در عملیات فتح‌المبین حضور یافت.

خاطره‌ای از روز اعزامش به جبهه دارید؟

یکی دو روز قبل از اعزام محسن به جبهه، خانواده‌اش را دعوت کردم که برای آخرین بار قبل از اعزامش همگی دور هم باشیم. مادر محسن با ایشان خداحافظی کرد اما بین راه برگشت و سه بار دور ایشان گشت و همه گریه کردیم. لحظات سختی بود. من و محسن هیچ عکسی با هم نداشتیم. روز آخر چند دست لباس پوشیدم و عکس‌های زیادی با هم گرفتیم. آن روز و آن عکس‌ها برای همیشه تبدیل به خاطرات شیرینی برایم شد که با مرور گاه و بیگاه‌شان از آنها لذت می‌برم. روزی که می‌خواست اعزام شود، صبح زود بیدار و آماده رفتن شد. وقتی داشت لباس می‌پوشید، خم شدم و پاهایش را بوسیدم. ناراحت شد. گفتم پاهای کسی را بوسیدم که در راه حق قدم می‌گذارد. او رفت و من هم به مدرسه رفتم. می‌دانستم که آنها بعدازظهر اعزام می‌شوند. خیلی دلم می‌خواست با او حرف بزنم و یک‌بار دیگر صدایش را بشنوم. پس از تعطیلی مدرسه تصمیم گرفتم به یک باجه تلفن بروم و به او تلفن بزنم، ولی در طول راه به این فکر کردم که اگر یک وقت دلتنگی کنم و دلش را بلرزانم و به دنبالش پاهایش در رفتن به جبهه سست شود و نرود، چگونه در قیامت جوابگو خواهم بود؟! چند دقیقه‌ای کنار باجه تلفن ایستادم اما منصرف شدم و برگشتم.

محسن وقتی به اهواز رسید، رفت اهواز پیش برادرم. برادرم از اول جنگ در خرمشهر حضور داشت و بعد از سقوط خرمشهر به اهواز رفت. برادرم وقتی محسن را دیده بود به رفیقش گفته بود نگاه به چهره دامادمان بینداز چقدر نورانی شده است. نور شهادت در چهره‌اش می‌درخشد. محسن آماده شهادت بود. همه کارهایش را هم کرده بود. عکسی انداخت و به من گفت وقتی شهید شدم از این عکس استفاده کن.

فکر می‌کنم چهار یا پنج روز بیشتر نبود که اعزام شده بود. همزمان با عملیات فتح‌المبین بود. همسرم در واحد خمپاره‌انداز بود که سنگرشان مورد اصابت قرار می‌گیرد و محسن از ناحیه سر مجروح می‌شود و برای درمان او را به تهران می‌آورند. در منزل گلدان پیچکی داشتیم که با نخ بسته بودیم و به سمت نقطه‌ای که عکس امام بود، رشد می‌کرد. محسن یک روز که به گلدان آب می‌داد گفت تا این گل پیچک به عکس امام برسد من شهید شده‌ام و همینطور هم شد.

محسن به جبهه اعزام شد و من در فکر چاپ کردن عکس‌هایی بودم که در آخرین لحظات در کنار هم بودنمان به ثبت رسانده بودیم. عکس‌ها را چاپ کردم و با شوقی وصف‌ناپذیر آنها را نگاه می‌کردم. منتظر آمدنش بودم اما در همین اثنا بود که برادرم به تهران آمد. عکس‌ها را به برادرم نشان دادم و گفتم اینها را چاپ کردم تا وقتی محسن آمد آماده باشد. از عکس‌العمل برادرم تعجب کردم. خیلی سرد برخورد کرد! برادرم خبر مجروحیت محسن را شنیده بود و برای آنکه بتواند خبر دقیقی از وضعیت محسن پیدا کند به تهران آمده بود و من از این موضوع بی‌اطلاع بودم. خواهرم، همسرش، فامیل و دوستان می‌دانستند که محسن زخمی و به تهران اعزام شده است، ولی من بی‌اطلاع بودم. تحقیق و تفحص برادرم هم تقریباً بی‌فایده بود چون همسرم به نام یک خلبان به تهران فرستاده شده بود. در نهایت محسن را بعد از شهادتش در بیمارستان ساسان پیدا کردند.

چطور در جریان شهادت همسرتان قرار گرفتید؟

شب قبل از شهادت خواب دیدم که در اتاق تاریکی در زیرزمین هستم. پنجره روی سقف قرار داشت و دور تا دور اتاق توپ‌های پارچه بود. پارچه قرمز رنگی به من دادند که دو تکه بود یکی کوچک و دیگری بزرگ! بیدار که شدم به کسی حرفی نزدم فقط در دلم گفتم که محسن به آرزویش رسید. وقتی اولین شهید فرحزاد را آوردند، محسن خبرش را برایم آورد. می‌گفت فکر می‌کردم اولین شهید فرحزاد من باشم. فردای آن روز چون تعطیلات عید بود من منزل بودم اما برای انجام اموری مربوط به مدرسه آماده شده بودم که همسر خواهرم که دوست محسن بود در زد. همه خواب بودند. در را باز کردم و گفتم خیر است! گفت محسن زخمی شده است! گفتم نه، شهید شده است. من خواب دیدم. وقتی این را شنید گریه کرد. من وضو گرفتم و روسری سفیدم را سر کردم و دو رکعت نماز شکر خواندم و به همراه ایشان به بیمارستان ساسان رفتم. آنجا برادرم و چند نفر از آشنایان را دیدم. از برادرم خواستم پاهای محسن را باز کند تا بوسه‌ای دیگر بر پاهای در راه حق رفته‌اش بزنم. بعد به فرحزاد رفتم تا در کنار خانواده همسرم باشم. محسن را به فرحزاد بردیم و فردای آن روز تشییعش کردیم. محسن در هشتمین روز از فروردین ماه سال ۱۳۶۱ در اثر اصابت ترکش خمپاره از ناحیه سر مجروح شد و بعد از اعزام به بیمارستان ساسان به شهادت رسید.

> وقتی خبر شهادتش را شنیدم وضو گرفتم، روسری سفیدم را سر کردم، دو رکعت نماز شکر خواندم و به بیمارستان ساسان رفتم. از برادرم خواستم پاهای محسن را باز کند تا بوسه‌ای دیگر بر پاهای در راه حق رفته‌اش بزنم. بعد به فرحزاد رفتم تا در کنار خانواده همسرم باشم. محسن را به فرحزاد بردیم و فردای آن روز تشییع کردیم

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با دبیر یادواره شهدای گردان قمربنی‌هاشم (ع)

تکاورانی که از دفاع مقدس تا دفاع از حرم شهید داده‌اند

■ مبینا شانلو

گردان قمربنی‌هاشم یکی از گردان‌های تیپ مردم پایه ۷۱ روح‌الله استان مرکزی است که ۵۵ شهید دوران دفاع مقدس، سه شهید مدافع وطن و دو شهید مدافع حرم دارد. چند سالی می‌شود که رزمندگان این گردان یادواره خودجوشی را با هدف تجلیل از سردار شهید محمود جهان‌پناه و شهدای گردان قمربنی‌هاشم(ع) برگزار می‌کنند. امسال که این یادواره شاهد ششمین دوره برگزاری خود است بر آن شدیم تا با محمدرضا عبدی، دبیر این یادواره گفت‌وگویی انجام دهیم تا با شهدای گردان قمربنی‌هاشم آشنا شویم.

قرار است پنج‌شنبه آینده ششمین یادواره فرمانده شهید و دیگر شهدای گردان تکاور قمربنی‌هاشم استان مرکزی در اراک برگزار شود. از اهداف این یادواره بگویید.

رهبر معظم انقلاب درباره اهمیت پرداختن به موضوعات هشت سال دفاع مقدس می‌فرمایند که این هشت سال گنجینه تمام نشدنی است و تأکید دارند که بزرگداشت شهدا کمتر از شهادت آنها نیست. در این راستا با همرزمان تصمیم گرفتیم هم یاد شهدا را زنده نگه داریم و هم از خاطرات و بیانات پیشکسوتان و یادگاران دفاع‌مقدس بهره‌مند شویم. ما هر چه در توان داریم به میدان می‌آوریم تا جوانان و نوجوانان شهرمان را با موضوع جهاد، ایثار و شهادت آشنا کنیم. با عنایت به اینکه در گردانی خدمت می‌کنیم که رزمندگان و فرماندهانی نظیر شهید محمود جهان‌پناه در آن برای اسلام خدمت و جان خود را در این راه ایثار کرده‌اند حالا فرصت مناسبی است تا راه و منش ایشان را بشناسیم و چون فانوسی پرنور در ظلمات زندگی مادی امروز به کار گیریم.

باید اضافه کنم که یکی از رسالت‌های همیشگی سپاه، پاسداری از ارزش‌های اسلامی و انقلابی است و یکی از مهم‌ترین دلایل برگزاری یادواره‌های شهدا این است که ما نسل‌های مختلف انقلاب را با هم پیوند بزنیم تا ادامه‌دهنده راه امام و شهدا باشیم. ادامه این راه هم در داشتن نگاه انقلابی و کار جهادی است. مسئولان و مردم ما هر جا با این نگاه وارد عرصه‌ای شدند موفق بودند. نمونه آن را در همین سیل اخیر استان‌های شمال و جنوب کشور و زلزله سال گذشته کرمانشاه دیدیم. واقعاً در حد حماسه بود.

به نظر شما برگزاری این یادواره‌ها چقدر با استقبال نسل جوان امروز مواجه می‌شود؟

نسل جدید به مراتب هوشیارتر و پا در رکاب‌تر از نسل‌های گذشته پای آرمان‌های انقلاب ایستاده است و در عرصه‌های مختلف محک خورده و سربلند و پیروز بیرون آمده است. آنها در میادین مختلف جوانمردی و شجاعت خود را به ما ثابت کرده‌اند. نمونه بارز آن حضور نسل جدید در دفاع از حریم اهل بیت (ع) در عراق و سوریه بوده است. یکی از قدیمی‌های جنگ می‌گفت که انصافاً ما به پای آنها نمی‌رسیم. این ظرفیت در نسل جوان ما وجود دارد اما نیازمند تداوم بخشی به آن هستیم که این امر به یاری خداوند و امداد اهل بیت(ع) تحقق خواهد یافت.

> نسل جدید به مراتب هوشیارتر و پا در رکاب‌تر از نسل‌های گذشته پای آرمان‌های انقلاب ایستاده است و در عرصه‌های مختلف محک خورده و سربلند و پیروز بیرون آمده است. آنها در میادین مختلف جوانمردی و شجاعت خود را به ما ثابت کرده‌اند

از گردان قمربنی‌هاشم بگویید. چه زمانی شکل گرفت و در دوران دفاع مقدس چه عملکردی داشت؟

با گذشت سال‌های اولیه آغاز جنگ تحمیلی و گسترش جبهه‌های جنگ، فرماندهان عالی‌رتبه به این نتیجه رسیدند که گردان‌های عملیاتی را توسعه دهند. گردان قمربنی‌هاشم از لشکر علی‌بن‌ابیطالب(ع) یکی از آنها بود که در سال ۶۵ تأسیس شد و محمود جهان‌پناه با توجه به خصایص اخلاقی، معنوی و مدیریتی که داشت به فرماندهی این گردان منصوب شد. این گردان در دوران دفاع مقدس در عملیات‌های متعدد آفندی و پدافندی حضور مؤثر و تعیین کننده داشت. حضور در مناطق پدافندی شلمچه، حلبچه و فکه و شرکت در عملیات‌های با اهمیت کربلای یک، کربلای ۵، مرصاد و جبل‌المروارید از جمله فعالیت‌های این گردان در دفاع مقدس است.

از شهدای گردان چه تعداد مربوط به دفاع مقدس و چه تعداد مربوط به دفاع از وطن و دفاع از حرم هستند؟

این گردان افتخار دارد که در تمامی شرایط سخت و دشوار در صحنه حضور داشته و سپر حوادث و بلاهای کشور بوده است. از دوران دفاع مقدس تا سیل اخیر دوشادوش سایر جهادی‌ها در سنگر خدمت به انقلاب، نظام و میهن عزیز اسلامی حضور پیدا کرده است. در این مسیر ۵۵ شهید دفاع مقدس، سه شهید مدافع وطن به نام‌های حمید آسنجرانی، مهدی جودکی و سیدمحسن قریشی و دو شهید مدافع حرم به نام‌های محمد زهره وند و سعید مسلمی را تقدیم کرده است که در رأس این شهیدان شهید محمود جهان‌پناه فرمانده گردان قرار دارد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۶۲۷

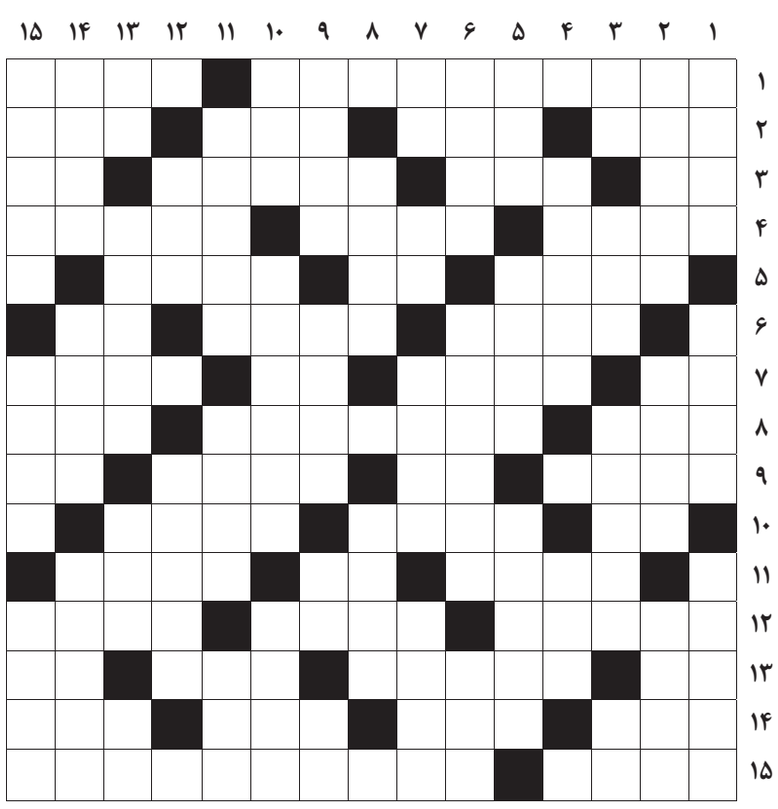

از راست به چپ

■ ۱- قهرمان انقلاب کوبا- روده‌ها ■ ۲- کوه دست نیافتنی- آدم سختگیر و جدی- گل خوشبو- کار سخت ■ ۳- سنگ آسیاب- پرزور- برس دندان- حرف انتخاب ■ ۴- کارگر ساختمان- پادشاه ماردوش- غیروابسته ■ ۵- سوغات تبریز- پول ژاپن- پاره‌سنگ ترازو ■ ۶- پسر ارجاسب- هوای گرم و خشک- پراکنده ■ ۷- آبکی- از شهدای کربلا- تکرار حرفی- سرایت بیماری ■ ۸- گیج- کهنه و فرسوده- کلاه شاهانه ■ ۹- دشمنی دیرپا- زهر- از اسامی بانوان- نماد لاغری ■ ۱۰- ضمیر اجتماعی- ضروری- تشر ■ ۱۱- دعای عصر جمعه- مدافع فوتبال- خردمند ■ ۱۲- اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا- چاشنی تند- یک ششم مال ■ ۱۳- ریشه- ضربان فیزیکی و پالس- قیم- خشکی ■ ۱۴- مردم قرآنی- تنه درخت- کبد- مرزبان ■ ۱۵- آشفته، پریشان- شاعر مکزیکی برنده نوبل ادبی ۱۹۹۰

از بالا به پایین

■ ۱- آبجو- سوراخ سوراخ- محل تقاطع دو دیوار ■ ۲- نامی دخترانه از یک گل- فرومایه- جای کم عمق دریا ■ ۳- ساز عرفانی- شتر بارکش- از شناخته‌شده‌ترین سلاح های سبک تیراندازی در جهان- عدد حرکت ■ ۴- خنده بلند- کدر و تیره ■ ۵- از حروف انگلیسی- درخت مسواک- عروسک مزون‌ها ■ ۶- سفید- همزمانی رویدادها- نظرات ■ ۷- چاشنی ساندویچ- زنده- چشمداشت- از آتش‌زنه‌ها ■ ۸- دریای بین فرانسه و انگلیس- آپارتمان تجهیزشده ■ ۹- خطرپذیری در بازار- سالک- سطح دست- مرغ می‌رود ■ ۱۰- یک حرف و سه حرف- کتابی از ناصر خسرو- نماد یک شرکت ■ ۱۱- قوم موسی را به پرستش گوساله‌ای از طلا فریفت- شانه به‌سر- از گویش‌های ایرانی ■ ۱۲- حدیث پنج تن آل عبا- دست‌ها ■ ۱۳- نوعی رنگ مو- راه‌اندازی و سامانبخشی- سرمربی تیم ملی کشتی فرنگی- شیشه و قرابه ■ ۱۴- نارسانا- قدرت و نیرو- پیامبران ■ ۱۵- فسخ کردن و برهم زدن معامله- شگرف- خوک وحشی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۱		۵	۷		۹	
		۵	۸	۹				۲
							۱	
	۶		۱			۷		۹
	۳							
			۹			۶		
							۷	۴
۸		۲						
۵				۳	۶			

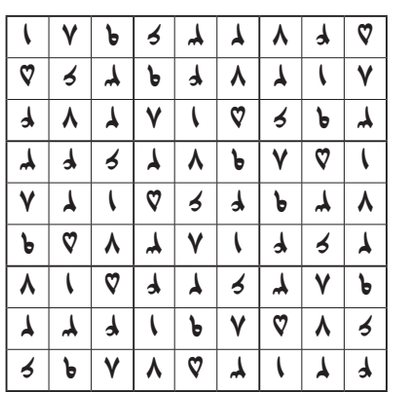

جدول کلمات متقاطع
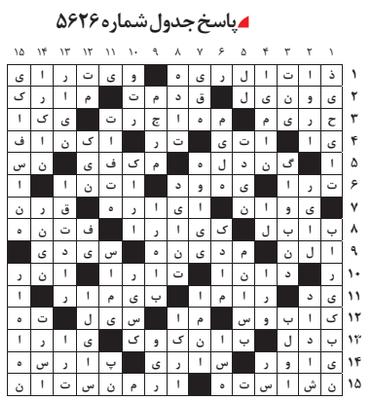
پاسخ جدول شماره ۵۶۲۶